

علم اصول الفقہ

۳۲

۵-۱۰-۱۹ پیدایش علم اصول

دراسات الاستاذ:
مهدی الهادی الطهرانی

شاگردان صاحب کفایه

- در بین شاگردان مرحوم آخوند با سه شخصیت مهم اصولی مواجه هستیم: ا. مرحوم نائینی ب. مرحوم حاج آقا ضیاء عراقی ج. شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی.
- دیدگاه‌های این سه شاگرد مبرز به دلیل تمایلات علمی آنها، با هم متفاوت بود.

شاگردان صاحب کفایه

- مرحوم نائینی (متوفای ۱۳۵۵ هـ. ق) سعی بر کم کردن حالت فلسفی در اصول و زیاد کردن بحث‌های عرفی و عقلایی در آن داشت. به تعبیر دیگر سعی نمود دیدگاه عقلایی در مباحث اصول را بر دیدگاه عقلی ترجیح دهد و آن را حاکم نماید.

شاگردان صاحب کفایه

- او گاهی بحث‌های فلسفی یا منطقی را در لابه-لای مباحث اصولی مطرح کرد، اما میزان طرح مباحث فلسفی و منطقی در اصول او، در مقایسه با میزان تأکید وی بر مباحث عقلایی و عرفی چندان نبود و به دلیل بی-اعتنایی به فلسفه، همان مباحث هم چندان از دقت فلسفی برخوردار نبود. شهید صدر از این شیوه به مکتب و مدرسه‌ی نائینی تعبیر می‌کند و بزرگانی چون آقای خوئی، آقای بجنوردی، آقای مظفر از تابعین این مکتب به شمار می‌آیند.

شاگردان صاحب کفایه

- نقطه‌ی مقابل مرحوم نائینی، شیخ محمد حسین اصفهانی (متوفای ۱۳۶۱ هـ. ق) بود. وی در فلسفه تبحر داشت. شاید بتوان وی را از معدود کسانی شمرد که در حوزه‌ی نجف در فلسفه صاحب نظر بوده است. توانایی فلسفی او، در اصول وی کاملاً آشکار شده و می‌توان گفت: در کل تاریخ علم اصول تا امروز، اصول وی فلسفی‌ترین اصول است. حجم مباحث فلسفی و دقت‌های فلسفی در این اصول، از همه‌ی آثار اصولی دیگر چشمگیرتر است.

شاگردان صاحب کفایہ

- مرحوم اصفہانی ابداعاتی داشت که برخی شاگردان سعی کردند آن را پی گیرند:

شاگردان صاحب کفایه

- ا. وی بین اعتباریات و حقایق تفکیک قایل شد. مرحوم اصفهانی ابتدا این بحث را در فقه مطرح کرد و گاهی در اصول به آن اشاره نمود.
- بحث تفکیک اعتباریات از حقایق و تکوینیات که در مبادی اصول به آن اشاره می‌کنیم، بحثی است که هم در اصول، هم در فقه و هم در مباحث فلسفی، بسیار کلیدی و راه‌گشای بسیاری از مباحث و عامل جلوگیری از خطاها و اشتباهات به وجود آمده در این علوم است.

شاگردان صاحب کفایه

- ب. در اواخر عمر کار بزرگی را در زمینه‌ی اصول شروع کرد که ناتمام ماند و مرحوم مظفر، شاگرد وی، سعی در اتمام آن و ادامه‌ی راه استاد داشت. می‌توان این کار بزرگ را بعد از اثر و کار شیخ انصاری دومین کار جدید به لحاظ ترتیب در مباحث اصول به شمار آورد.

شاگردان صاحب کفایه

- مرحوم اصفهانی در دوره‌ی اخیر مباحث خارج خویش، طبقه-بندی جدیدی از مباحث اصول عرضه می‌کند.
- وی در آنجا به بحث مبادی علم اصول، مبادی تصویری و تصدیقی، توجه می‌کند و تلاش می‌نماید با عرضه‌ی تعریف دقیق از مباحث اصول، مرز بین مسایل اصول و مبادی آن را روشن کند.

شاگردان صاحب کفایه

- البته در این که چقدر موفق بوده، نکته‌ای است که بعدها به قضاوت می‌نشینیم اما اصل دیدگاه جدایی مبادی تصوری و تصدیقی از مسایل علم اصول، یک دیدگاه تازه است. قبل از مرحوم اصفهانی مسایل و مبادی در هم آمیخته و بدون تفکیک از هم، طرح شده است.

شاگردان صاحب کفایه

- ج. وی با توجه به تفکیکی که بین اعتباریات و حقایق قایل بوده، در تعریف علم اصول و به خصوص موضوع آن به این تفکیک توجه داشته و سعی کرده در تعریف علم اصول و موضوع آن یک ضابطه‌ی دقیقی را عرضه نماید.

شاگردان صاحب کفایه

- بین مرحوم نائینی که تأکید بر مباحث عقلایی دارد و مرحوم اصفهانی که بر مباحث عقلی تأکید می‌کند، آقا ضیاء عراقی (متوفای ۱۳۶۱) یک شخصیت اصولی عمیق است و حالت بینابین دارد. وی هم به مباحث عقلایی توجه دارد و هم به مباحث عقلی. اصول آقا ضیاء به دلیل بیان پیچیده‌ی وی در تدریس و تألیف، چندان شناخته نشده و شاگردان وی چندان از او استفاده نکرده‌اند.

مکتب نجف

- بعد از مرحوم آخوند، حوزه‌ی نجف توجه خاصی به اصول پیدا کرد و شاید مهمترین بحث علمی آن روزگار به شمار می‌رفت. به خصوص در دوران سه شاگرد مبرز آخوند، یعنی مرحوم نائینی، اصفهانی و آقا ضیاء عراقی به دلیل مباحثات بین آنها و شاگردانشان، جو اصولی شدیدی حاکم گشت. بحث‌های اصولی شبیه بحث‌های سیاسی جنجال برانگیز بین گروه‌های مختلف سیاسی، شده بود.

- هر گروه و طایفه‌ای از طلاب طرفدار یکی از این سه (نائینی، اصفهانی و عراقی) بودند و در حرم، کوچه و بازار اضافه بر کلاس‌های درس، با هم به بحث می‌پرداختند و به محض طرح نظریه‌ای جدید از یکی از این سه تن، فوری در محافل گوناگون نظریه را نقل و نقد می‌کردند.

- بحث‌های علمی از شکل عادی خود خارج و به نوعی گروه-بندی و دسته-بندی بر اساس دیدگاه‌های اصولی تبدیل شده بود. این اتفاق در هیچ برهه‌ای رخ نداده و شاید هم دیگر رخ ندهد.

- در این فضا، مکتبی شکل گرفت که آن را مکتب نجف می‌نامیم. شیخ انصاری سر سلسله‌ی این مکتب شمرده می‌شود و بعد از او مرحوم آخوند و بعد شاگردان مرحوم آخوند و بعد مرحوم آقای خوئی به عنوان نتیجه و عصاره‌ی این مکتب مطرح هستند.

- در این مکتب اصول از حالت یک علم آلی که هدف آن تهیهی مقدمات اجتهاد و استنباط برای فقیه و فقه باشد خارج و کم کم به صورت دانشی که معیار فقاہت و معیار اجتهاد و علمیت است، مطرح شد. از این روی اهتمام فراوانی به اصول پیدا گردید و این بحث به صورت جدی‌ترین بحث موجود در حوزه‌ی نجف در آمد.

- در حوزه‌ی نجف شاهد بحث‌هایی هستیم که اصلاً ارزش اجتهادی ندارد. علما و اصولی‌های نجف خودشان اذعان دارند که مثلاً فلان بحث چندان ارزش اجتهادی ندارد و فقط برای تشحیذ ذهن در اصول می‌آید.

مکتب نجف

- اگر به آثار شهید صدر بنگریم این دیدگاه افراطی، به شکل افراطی تری بروز یافته است. وی مثلاً بحثی را مطرح می‌کند، بعد می‌گوید: اگر این مطلب را که آقای نائینی گفته بنا بر مبنای آقا ضیاء عراقی تفسیر کنیم، نتیجه‌اش مثلاً فلان چیز می‌شود. در حالی که نه آقای نائینی آن را بر مبنای آقا ضیاء می‌گفت نه آقا ضیاء آن مطلب را قبول داشت و نه حتی خود شهید صدر که در صدد بررسی بر آمده است، مطلب را پذیرفته بود.

- با این وصف اصول در واقع در بعضی قسمت‌ها به نوعی بازی فکری تبدیل می‌شود؛ به گونه‌ای که برخی از اصول به بازی شطرنج تشبیه می‌کنند.

- از آن سوی همواره نسبت به اصولی‌های گذشته حتی نسبت به مرحوم شیخ انصاری اعتراضی وجود داشت که اصولی‌ها مطالب فراوانی در اصول بیان می‌کنند؛ اما وقتی به فقه می‌رسند، گویا همه‌ی آنها از یادشان می‌رود و مطالبی را مورد بحث قرار می‌دهند که حیثاً در اصول آن را رد کرده‌اند. مثلاً گفته شده مرحوم شیخ اجماع و شهرت را در اصول با شدت و حدت نفی می‌کند و حجیت آن را نمی‌پذیرد اما وقتی به فقه می‌رسد به شهرت اعتنا می‌کند؛ چه رسد به اجماع.

- همین اعتراض سبب گردید متأخرین مکتب نجف التزام به قواعد اصولی را بیشتر کنند و کم کم دیدگاهی در فقه ایجاد گردد که بعضی از آن به «فقه ریاضی» تعبیر می‌کنند. در این دیدگاه یک برخورد ریاضی گونه با مسایل فقهی بر اساس قواعد اصولی وجود داشت.

- مثلاً وقتی به آثار فقهی آقای خوئی که عصاره‌ی مکتب نجف در وی تبلور یافته، می‌نگریم، اهتمام ایشان را به اصول در بحث‌های فقهی به گونه‌ای می‌بینیم که گویا تنها عاملی که در استنباط نقش دارد، حکم اصولی است.

- روش بحث ایشان این گونه است: آیا بر مطلب، آیه یا روایتی وجود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر این مطلب در کدام باب است و در آن باب چند آیه و روایت وجود دارد؟ اجماع و شهرت و چیزهای دیگر که در اصول عدم ارزش آنها ثابت شده، محل بحث نیستند. پس فقط آیه و روایت به عنوان دلیل بر مطلب باقی می ماند.

- آیات هم معمولاً کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی به هر حال اگر آیه‌ی واضحی وجود داشته باشد، آیه نیز مورد بررسی و بحث قرار می‌گیرد: آیا آیه دلالت دارد یا خیر؟ در بحث دلالت آیات، دایم قواعد اصولی به عنوان معیار این دلالت مورد توجه قرار می‌گیرد.

- اگر روایتی هم در مقام وارد شده، ابتدا باید اعتبار آن از حیث سندی مورد بررسی قرار گیرد. اگر از نظر سندی معتبر نیست، کنار گذارده می‌شود. روایات باقی مانده باز بر اساس قواعد اصولی مورد ارزیابی دلالتی قرار می‌گیرد: این عام است آن دیگری خاص، این مطلق است آن دیگری مقید. خاص، مخصص عام و مقید، تقیید کنندهی مطلق است. به عبارت دیگر جمع دلالتی صورت می‌گیرد و نتیجه‌گیری می‌شود.

- اگر تعارض هم وجود داشت، به بخش تعارض می رود. آیا تعارض آن استقرار دارد؟ اگر استقرار دارد، آیا ترجیحی در مقام هست یا نه، اگر ترجیحی وجود ندارد، نوبت به تعادل می رسد و حکم تعادل در مورد آن به اجرا می آید. بعد از گذر از این سیستم است که حکم شرعی، حاصل می شود. بدین ترتیب، اجتهاد راه خیلی خاص و به تعبیری راه ساده‌ای را طی می کند.

مکتب نجف

- بنابراین با دو خصلت در مکتب نجف مواجه هستیم:
- ا. اعتنای به اصول: دانش اصول بسیار مورد اهتمام است و مهمترین درگیری اجتهادی علمای نجف، در مسایل اصولی است و نه چندان در مسایل فقهی. مکتب نجف به اصول یک نگاه استقلالی دارد.

- ب. ظهور و بروز این دانش در فقه: اصول تقریباً تمام مجال اجتهاد را پر می‌کند و آنچه برای فقیه در این مکتب باقی می‌ماند، صرفاً یافتن صغریات کبریایی است که در اصول تنقیح می‌شود. با قرار دادن این صغری‌ها در کنار آن کبری‌ها، نتیجه‌گیری‌ها انجام می‌شود.

مکتب نجف

- علمای نجف به خصوص شخص آقای خوئی و بعد هم شهید صدر در استنباط و اجتهاد سعی می‌کردند به نتایج قواعد اصولی پای-بند باشند و به همان شکل با مسایل برخورد کنند که در اصول اقتضا می‌کند با آن مسأله برخورد شود. از آثار این تفکر این است که چندان به فتاوای مذاهب دیگر، به فضای صدور روایات و بازسازی این فضا اعتنا نمی‌شود. وقتی آنها از روایت بحث می‌کنند، آن را در یک خلأ تاریخی در نظر می‌گیرند و به لحاظ سندی ارزیابی می‌کنند.

- نگاه آنها به رجال هم به همین منوال است. دیدگاه‌های رجالی آقای خوئی مثلاً بر اساس همان دیدگاهی می‌باشد که در اصول شکل گرفته است. در آنجا فقط با یک سری قواعد خاص رجالی (با استناد به توثیق خاص از ناحیه‌ی قدما یا بعضی توثیقات عام که خود ایشان به آن ملتزم بودند و البته در آخر عمر از آنها عدول کردند)، به توثیق و تضعیف راویان روایات پرداخته‌اند.

مکتب قم

- برخی از علما، همچون عبد الکریم حائری و مرحوم آقای بروجردی، نسبت به فضایی که در حوزه‌ی نجف وجود داشت، عکس العمل نشان دادند. هر دوی آنها اصولی بودند و اعتقاد داشتند که اصول مهم است، اما لازم نیست تا این حد به اصول پردازیم. از آنجا که این دو عالم در قم بروز یافتند، مکتب قم را تشکیل می‌دهند.

مکتب قم

- در مقابل مکتب نجف که تأکید بر اصول دارد و قله‌ی این تأکید در آثار آقای خوئی تجلی می‌یابد، مکتب قم اعتقاد دارد اصول تا حدی ارزشمند است و بیش از آن نباید برای اصول جا باز نمود. در واقع مکتب قم یک نگاه تعدیلی به اصول دارد.

مکتب قم

- این مکتب با دیدگاه حاج شیخ عبدالکریم حائری (۱۲۷۶ - ۱۳۵۵)، بنیانگذار حوزه‌ی جدید قم، شکل می‌گیرد. مرحوم حائری بر خلاف مرحوم نائینی هم درس و هم دوره‌ی خودش معتقد است اصول بخشی از نیازهای مجتهد را تأمین می‌کند، پس باید به بحث‌هایی از اصول اعتنا کرد که ارزش اجتهادی داشته باشد و در فقاہت به کار آید. به تعبیر ایشان که تعبیر معروفی هم هست: اصول در نزد اصولی‌های نجف ورم کرده و متورم شده، رشد نیافته است. اگر گسترشی در مباحث اصول می‌یابید، رشد طبیعی نیست.

- «درر» مرحوم شیخ عبد الکریم بر همین دیدگاه اعتدالی نوشته می شود. «درر الاصول» که کتاب بسیار ارزشمند و در نوع خودش از بهترین تألیفات اصولی است، هم به لحاظ بیان زیبا و هم به لحاظ تنقیح مباحث و هم به لحاظ ترتیب مباحث، کتاب بسیار متقن و معتبری در علم اصول می باشد.

مکتب قم

- این کتاب متأسفانه مورد توجه پیروان نجف قرار نگرفته و اصولی‌های نجف به دلیل بی-اعتنایی به مکتب قم تقریباً به این کتاب و طبقات بعدی مراجعه نکردند. در حالی که اگر از کتب و آثار مکتب قم استفاده می‌کردند، بدون شک دیدگاه‌های اصولی در نجف شکوفاتر می‌شد؛ چون دیدگاه‌های جدیدی در قم مطرح شده بود که علمای نجف از آن چندان اطلاع نداشتند. اما این کتاب مورد توجه شاگردان ایشان مثل امام خمینی است.

مکتب قم

- بعد از مرحوم حائری، شخصیتی که می‌توان به عنوان قله‌ی مکتب قم معرفی نمود، آیه‌الله بروجردی (متوفای ۱۳۸۱ هـ. ق) است. وی در بحث‌های اصولی خود که توسط شاگردان تقریر شده و برخی چاپ گشته و البته نسبت به بحث‌های فقهی وی بسیار مختصر و کم است، شیوه‌ی مرحوم شیخ عبد‌الکریم حائری را پی می‌گیرد. در هر مسأله عصاره‌ی مطلب را که به نظرشان مفید بوده، بیان می‌کند و زواید را حذف می‌نماید. وی هم همچون مرحوم حائری معتقد است اصول نجف رشد ننموده بلکه فقط ورم کرده است.

- نکته‌ای که در فقاہت مرحوم آقای بروجردی دیده می‌شود و بعد دیگران مثل امام خمینی تحت تأثیر آن هستند، توجه وی به عناصر دیگری غیر از اصول در مسایل اجتهادی است. وی یک برخورد مکانیکی آن گونه که در فضای نجف حاکم بود، ندارد.

- مثلاً از خود ایشان نقل شده که می‌گوید: در تمسک به روایت، باید سعی کنیم خودمان را به فضای نص برسانیم و نص را در همان فضایی که صادر شده تفسیر کنیم. مکرر شاگردان وی نقل کردند که ما نمی‌توانیم روایت را روی قله بگذاریم و از ته دره به روایت نگاه کنیم و روایت را معنا نماییم. باید بالا برویم و خود را به روایت برسانیم، آنگاه در مورد آن به قضاوت بنشینیم.

- با این وصف آقای بروجردی به راحتی روایات ضعیف را کنار نمی‌گذارد؛ چون معتقد است ضعف سند یک روایت به معنای عدم صدور نیست؛ چه بسا ممکن است علی‌رغم عدم وجدان حجتی بر صدورش، صادر شده باشد.